3 1761 07296968 6

Aḥmad Munyarī, Sharaf al-Dīn
ibn Yaḥyā
Rāḥat al-qulūb

BP
189
A57
1903a

4te 4p/p3 Ur 1503/p1 457

هو المستعان

من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون

از ملفوظات سراپا برکات حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق والحقیقة والدین احمد

یحیی منیری قدس الله سره العزیز کتاب فیض اکتساب اعنی المسمی به

Ahmad Munyari, Sharaf al-Dīn Yahyā
Rāhat al-qulūb

راحت القلوب

وفات نامه حضرت مخدوم الملک قدس سره العزیز

و وصیت نامه حضرت خواجه نجیب الدین فردوسی

جامع این حضرت مخدوم زین بدر عربی قدس الله اسرارهم

حسب فرمایش رئیسان والا دودمان عالی خاندان جناب سید علی احمد خان

صاحب فردوسی الشرفی و سید احمد علی خان صاحب فردوسی الشرفی رئیسان

خانقاه بهار

باهتمام جناب مولانا وصی احمد صاحب فردوسی الحنفی الشرفی المنعمی البهاری غفر الله ذنوبه

در مطبع مفید آگره باهتمام محمد دلاور علیخان صاحب طبع شد

سنه ۱۳۲۱ هـ

BP
189
A57
1903a

Digitized by the Internet Archive
in 2010 with funding from
University of Toronto

http://www.archive.org/details/rahatalqulub00ahma

14724.e.12.

Pen.1565

هو المستعان

من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون

از ملفوظات سراپا برکات حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق والحقیقة والدین احمد یحیی منیری قدس اللہ سرہ العزیز کتاب فیض الکتساب اعنی المسمی بہ

راحت القلوب

وفات نامہ حضرت مخدوم الملک قدس سرہ العزیز

و وصیت نامہ حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی

جامع این حضرت مخدوم زین بدر عربی قدس اللہ اسرارہم

حسب فرمایش رئیسان والا دودمان عالی خاندان جناب سید علی احمد خان صاحب فردوسی الشرفی و سید احمد علی خان صاحب فردوسی الشرفی رئیسان خانقاہ بہار

باہتمام جناب مولانا وصی احمد صاحب فردوسی الحنفی الشرفی المنعمی البہاری غفر اللہ ذنوبہ

در مطبع مفید آگرہ باہتمام محمد دلاور علیخان صوفی طبع شد

سنہ ۱۳۲۱ھ

BRITISH
MUSEUM

رضاء طلب حق مرخلق را درمیان آورده که رضاے حق بوده کمال کیے حاصل شود بندگی مخدوم ادام الله
عظمته فرمود که چون طالب حق بدین مقام رسد هر بلاے و محنتی که بروے نازل باشد ملول خاطر
نگردد بلکه صابر و شاکر باشد چنانکه اهل سلوک میگویند که خلوت یحیی پیغامبر علیه السلام آن روز بود که
او را سر بریدند و خلوت خلیل الله پیغامبر علیه السلام روزے بود که کافران براے امتحان در منجنیق کرده
بآتش انداختند و خلوت زکریا پیغامبر علیه السلام روزے بود که اره بر سر وے راندند میگویند که چون اره بر
سر وے نهادند کسے پرسید که این ساعت چه می خواهی گفت میخواهم تا نیمے از من در مشرق
آویزند و نیمے در مغرب تا جهانیان دانند که راه دوست راهیست که جز عاشقان راه حضرت الله
دیگر نپوید چون بندگی مخدوم ادام الله عظمته بدینجا رسید بطریق وعظ مر حاضران را فرمود که تا طالب
حق در فرمانبرداری حضرت باری عز اسمه کمر توجه کمال استوار نه بندد هرگز راه نپوید و اصلا محبت
محبوب نجوید مطابق همین حکایتے فرمود میگویند که چون خلیل علیه السلام کارد بر حلقوم اسمعیل
علیه السلام نهاد حقتعالی حجابها از میان دور افگند و فرمود که اے فرشتگان در بن پدر و پسر
بنگرید که در فرمانبرداری من چگونه اطاعت می نمایند روز اول به طعن میگفتید اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ
يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ امروز به بینید که خون فرزند دلبند خویش در طلب رضاے
ما چگونه میریزد اے جبرئیل مر ملائکه را فرمان برسان که کبش اسمعیل بر گردنهاے خود نهاده از براے
فداے او بر زمین برند جبرئیل ع گفت خداوندا هٰذِهِ كَرَامَةٌ عَظِيمَةٌ این کرامت بزرگ است
که فداے او را بر گردن فرشتگان مقرب نهند حقتعالی فرمود سوگند بعزت و جلال خود اگر همه فرشتگان
آسمان و زمین فداے اسمعیل را بر اعناق خود نهاده بر زمین برند تا مکافات آن یک سخن او نباشد که
در جواب پدر گفت يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ نظیر این آنست که چون روز قیامت شود و سکان
اطباق این هفت طاق زنگاری بلکه حجلگیان این رواق زنگاری بفرمان باری جل و علا صف
بر صف کشند خطاب مستطاب حضرت رب الارباب مسبب الاسباب جل و علا در رسد
يَا مَلَائِكَتِي انْزِلُوا عِبَادِيَ الْمُوَحِّدِينَ فِي جِنَانِي وَعَرِّفُوا لَهُمْ قُصُورَهُمْ وَحُورَهُمْ

حمد بیحد و بیقیاس مر حضرت خداوندے را کہ صور انسانی از کتم عدم بوجود در آوردہ بدرجۂ کمال رسانده
کہ اصلا فلک و ملک پیرامون ادراک و حوالی اطلاع آن گذر نتوان یافت **اما بعد** این کلمات
و حل بعضی مشکلات کہ از لسان گوہر فشان پیر روشن ضمیر خود و شیخ نامدار مقبول حضرت پروردگار
پیر روشن طریقت و دریاے کرامت گوہر یکتاے سلامت دیباچۂ عنوان محبت خواجۂ دیوان
مودت سلطان العاشقین برہان العارفین الصالحین حجۃ الدین علی جمیع المسلمین بندگی حضرت
شاہ **شرف الدین احمد یحیی** منیری نور اللہ مرقدہ در سمع این قاصر و فہم این ناقص آنچہ مسموع و مفہوم فرا
خاطر گشتہ بہ تحت قلم در آوردہ شد تا سالکان راہ الہ و محققان درگاہ شہنشاہ را بمطالعۂ این مجموعہ
مرغوب کہ مسمی بہ **راحت القلوب** است قوۃ یقین و شوق در سیر و سلوک دین حاصل
گردد۔ آنانرا کہ بحال افراط و تفریط متضمن اند جمعیت دینی و علم یقینی ارزانی کناد بالنبی و آلہ الامجاد

مجلس اول بعد از نماز جمعہ معارف شہر از شغل داران حاضر بودند مثل ملک محمود متصرف و ملک
نصیر الدین قلمغانی و بعضے یاران از اہل تصوف نیز حاضر بودند کہ شخصے از اہل تصوف سخنی در باب

BRITISH MUSEUM

شود بر نفس در عقل مستفاد و آن علوم است که مناسب شود آن علوم را مبادی مبادی آنکه ترتیب
داده شده است از برائے رساندن بسوے مجہول چنانچہ آئنہ کہ اندک صیقل کردہ شود پس چیزیکہ
مقابل او خواہد بود محسوس بودہ کمال نہ خواہد شد مگر شئے قلیل ہمدرین میان شیخے مسافر از طرف بخارا
رسیدہ و ارادت بیعت آوردہ بندگی حضرت مخدوم قبول فرمودہ بیعت و حلق نمودہ طاقیہ عطا فرمود
ہمدرین میان حاضرے عرض داشت کہ در عہد رسول صلی اللہ علیہ وسلم ہم بیعت و قصر بود بندگی
مخدوم عظمہ اللہ فرمود صحبت بود و خرقہ پس چراکہ رسول علیہ السلام خرقۂ مبارک خود بر خواجہ اویس
قرنی رحمۃ اللہ عطا فرمود دیگر چیز لیکن قصر و حلق و بیعت گفتہ اند کہ در عہد خواجہ جنید و بایزید جاری گشت
حکمش تا بحد لیست کہ اگر بیعت بکنند و دست بر دست نہ نہند ہرگز حکم پیری و مریدی نکنند بعدہ مطابق
این حکایتے نقل فرمود کہ شیخ احمد بر شیخ نظام الدین رحمۃ اللہ رفت و طاقیہ التماس نمود ایشان
طاقیہ عطا فرمودند لیکن بیعت و قصر در میان نبود کہ نظام الدین رحمہ در دار البقا نقل فرمود آخر الامر
شیخ احمد از شیخ محمود التماس بیعت نمود شیخ محمود گفت کہ ارادت بہ کسے داری یا نہ گفت طاقیہ
از حضرت شیخ نظام الدین رحمۃ اللہ گرفتہ ام دیگر بس لیکن دست بر دست و بیعت ہیچ نبود شیخ محمود در
جوابش گفت کہ الحال حاجت نیست ہمون بیعت است صوفئے دران مجلس حاضر بود گفت کہ طاقیہ
محض تبرک بود بیعت چگونہ ہمان باشد بعد ازان شیخ محمود متامل شدہ شیخ احمد را گفتند کہ بعد تحقیق
این مقدمہ آنچہ خواہد انجامید گفتہ خواہد شد بعد ازان این واقعہ را بر مشائخان آن عصر فرستادہ کہ واقعہ
چنین پیدا شدہ است چہ باید کرد آخر اتفاق جملہ مشائخان و درویشان آنزمان برین افتادہ کہ طاقیہ
تبرک بود بیعت نبود شما بیعت بکنید بعدہ بندگی حضرت مخدوم فرمود کہ غرض ازین حکایت آنست
کہ تا دست بر دست و مقراض نباشد حکم پیری و مریدی نکنند ہم ازینجا است کہ قول جملہ مشائخان اہل سلوک
درین باب وارد است کہ اَلْمُرِیْدُ حَتّٰی لَا یَکُوْنُ مُرِیْدًا حَتّٰی یَاْخُذَ الشَّیْخُ شَعْرَہٗ اَسِیْرًا یعنی مرید نمیباشد مرید
تا آنکہ پیر شیخ موی سر آن واللہ اعلم بالصواب مجلس سوم روزے چند مسافران از زمرۂ اہل تصوف و مشائخان از شغل
دران جائیکہ بندگی مخدوم دام شرفہ جلوس فرمودہ بودند در رسیدند یکے از جماعت ایشان ذکری خواجہ اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ

یعنی اے فرشتگان فرود آرید بندگان واحد دانندگان مراد بوستانهای بهشت ما و بشناسانید
مراد شان را قصور و منازل و حور آنها پس بگوید جل و علا که اے فرشتگان سوگند بعزت و جلال
خود که اگر همه بهشت ها را با آنچه در وے است باین خاکیان کرم نمائیم هنوز مکافات آن یک
کلمه بلی که در جواب اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ گفته اند نشود تا بآن وقت که بدولت مشاهدهٔ جمال خود مشرف
گردانم شاید که مکافات آن تواند بود والله اعلم بالصواب **مجلس دوم** روزے چند کسان
مسافر از زمرهٔ اهل صفه حاضر آمدند یکے از میان ایشان از حال مبدا و معاد و از طریق معرفت این
استفسار نمود بندگی مخدوم دام عظمته رو بسوے حاضران آورده بتصریح و تشریح این معنی مشغول
شدند و فرمودند که سعادت عظمے و مرتبهٔ اولی مر نفس ناطقه را معرفت الهیست و معرفت مبدا و
معاد است لیکن طریق معرفت این بر دو وجه است یکے ازین بر دو وجه
طریقهٔ اهل نظر و استدلال است دوم وجه ثانی طریقهٔ اهل ریاضت و مجاهدات است و سالکان مر طریقهٔ
اول اگر لازم گرفته اند ملتے از ملل انبیا علیهم السلام پس اینها را متکلمین نامند و اگر ملتے از ملل
انبیا علیهم السلام لازم نه گرفته اند پس اینها را حکمای مشائین نامند و سالکان مر طریقهٔ ثانی اگر موافقت
کرده اند در ریاضت خود ها احکام شریعت را پس اینها را صوفی متشرع نامند و اگر موافقت نکرده اند
در ریاضت خود ها احکام شریعت را پس اینها را حکمای اشراقین نامند پس مر هر طریق را دو طریق
است چنانچه نزدیک متأمل پوشیده نیست لیکن حاصل طریقهٔ اول استکمال بقوت نظر است
و آن عقل مستفاد است یعنی مشاهده کردن نظریات را و حصول طریقهٔ ثانی استکمال بقوت
عمل است و ترقی در درجات آن و درجهٔ ثالث از قوت عملی فیضان کردن بر نفس صور معلومات
را بر سبیل مشاهده چنانچه در عقل مستفاد لیکن این درجه اکمل و اقوی است از مستفاد چرا که چیزیکه
قابض است بر نفس در دو درجهٔ ثالث می باشد صور کثیر و مستعد میباشد نفس بصفای خود از کدورات
و از صیقل کردن آن نفس را از زنگار تعلقات و آلایش دنیاوی آنرا که فیضان شود آن صور بر آن نفس
چنانچه آئینه که از صیقل صاف کرده شد و آنچه مقابل آن آئینه کرده شود بوجه کمال محسوس شود و آنکه فیضان

فرمود که باویس رح - بعد انتقال آن خواجه علیه السلام بموجب فرمان عمر و علی رضی الله عنهما مرقع
مبارک گرفته بطلب خواجه اویس رحمة الله بیرون آمدند نشانیها و علامتهاے خواجه رحمة الله
از هر یک می پرسیدند لیکن همه همین میگفتند که او شتربانیست اشتران مردمان می چراند وقتے از وقتها
میل به آبادانی نمے آرد بعد طلب بسیار او را دریافتند مرقع مترفع بموجب امر محمد مصطفے صلی الله
علیه وسلم دادند و گفتند که فرمان حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین رفته است که وقت پوشیدن
این مرقع امتان مرا هرگز فراموش نکنی بعد ازان خواجه رحمة الله مرقع مبارک بستد و در گوشه
رفت و میگفت بار خدایا هرگز این مرقع نپوشم تا که محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم را تمام بمن نه بخشی
در سر او فرو خواندند که بعضے را بتو بخشیدم گفت نه تمام میخواهم در همین گفتگو بود که عمر خطاب و علی رضی الله
عنهما نزدیک او رفتند و گفتند که باید دید که او در آن گوشه چه میکند و بچه مشغول است چون نظر خواجه
رحمة الله بر ایشان افتاد گفت افسوس صد افسوس که تعجیل کردید و مرا از وقت خاص بیوقت
نمودید و گرنه این مرقع مترفع محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم هرگز در بر نمیکردم تا که تمامے امت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بمن نه مے دادند چون امیر المومنین عمر خطاب و علی رضی الله عنهما بچشم
باطن عظمت زنده را دیدند با یک دیگر متحیر ماندند و گفتند که اے اویس تو چرا در عرب نیامدی در رسول
علیه السلام را ندیدی گفت که شما دیده بودید گفتند که اے اویس خواجه چگونه میفرمائی که ما یان همه
وقت در آنحضرت بودیم گفت که دندان مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خسته
شده بود دیده بودید یا نه گفتند که دیده بودیم گفت حیف صد حیف پس با وجود دیدن چرا دندان
خود را سالم گذاشتید بعد ازان دندانهاے خود نمود که سی و دو دندان بموجب متابعت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود مولانا آمون استفسار نمود که همه دندانهاے
مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خسته شده بود یا نه مخدوم عظمه الله فرمود که یک
دندان خسته شده بود مولانا آمون باز عرض داشت که پس چرا خواجه اویس رحمة الله همه دندان
خود را شکست ساخت فرمود که بدین معنی که آن دندان مبارک معین بر خواجه معلوم نه بود

در بیان آورده که فردای قیامت حضرت صمدیت ده هزار فرشته بر صورت اویس در وجود آرد که تا اویس
میان ایشان شده در عرصات در آید لیکن موجب این چیست و حکمت معلوم نیست که درین
چه سر است بندگی مخدوم دام شرفه رو سوے حاضران آورده فرمود چنان معلوم می شود که
شاید درین این حکمت تواند بود که در دنیا خداے تعالی را در قبهٔ تواری پرستیده است و او را آنجا جز
باری تعالی کسے دیگر نشناخته پس مناسب آنست که آن روز نیز او را جز خداے تعالی کسے دیگر
نشناسد چنین گویند که فرداے قیامت خواجه علیه الصلوٰة والسلام از کوشک خود بیرون آید چنانچه
کسے مر کسے را طلب کند خطاب از حضرت رب الارباب آید که کرامیطلبی خواجه علیه السلام گوید که
اویس رح را میطلبم باز خطاب در جواب خواجه علیه السلام فرود آید که چنانچه اویس رح را در دنیا ندیدی
اینجا هم نه بینی بعده خواجه علیه السلام گوید که الهی او کجاست فرمان آید فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ط - یعنی در محل صدق نزدیک بادشاه قادر - بعده خواجه علیه السلام گوید چو نست
که او را نمی بیند جمله که امروز در عرصات موجود اند در تفحص و طلب اند و امروز او را من میخواهم که به بینم و او مرا نه مے بیند
فرمان در رسد که اے محمد صلی الله علیه وسلم آنها که محتاج دیدار تو اند محض واسطهٔ من و کسانیکه بی تو
می توانند که مرا به بینند پس محتاج بتو چون شوند دیدن او بما چه سود کند و دیدن ما بتو چه زیان دارد چون
بندگی مخدوم دام شرفه بدینجا رسید رو سوے حاضران آورده فرمود سبحان الله چه مرتبه و کمال
عز و جلال بحال خواجه اویس قرنی رحمة الله خداے تعالی عطا فرموده که در روز رستخیز خواجه
کونین صلی الله علیه وسلم بطلب او بیرون آید و او حاجت بشفاعت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم در آن روز نه آرد همدرین میان مولانا آمون عرضداشت که بخواجه اویس قرنی
رحمة الله مرقع مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بحسب اشارت آن سرور انبیا
صلعم رسیده بود یا که باتفاق تابعین رضوان الله علیهم اجمعین - بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که
حسب اشارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سپرده بودند علما درین باب چنان میگویند
که چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام از عالم فانی بعالم جاودانی خیمه زدند پرسیدند که مرقع مبارک تو بکه دهند

گردانم بعد ازان نافرمانی کند آخر من او را خوار و نگونسار گردانم گفت الٰهی او را یمین نمائے تا ہلاکش
گردانم فرمود کہ سَوْفَ تَرَاهُ یعنی زود باشد کہ او را ببینی مجلس پنجم روزے بندگی حضرت مخدوم
ادام اللہ عظمتہ بعد نماز بامداد او را در بدرس مشغول شدند در سبق قاضی احمد ذکر وحدانیت باریتعالیٰ
آمدہ بود قاضی احمد استفسار آن نمود بعدہ بندگی حضرت مخدوم جہان بوجہ احسن بالتفصیل
بیان فرمودند کہ حضرت باریتعالیٰ صانع العالم واحد یعنی کاریگر عالم یکیست بقولہ تعالیٰ قُلْ
هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَیضاً لَوْ کَانَ فِیْهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر بودے در آن
آسمان و زمین خدایہا و راے آن ہر آئینہ فساد می شد در آن آسمان و زمین۔ بیت

گر بودے از یکے خدا افزون	تا نماندی جہان بدین قانون

صبی چون بدرجہ بلاغت رسد عاقل و ممیز شود اول چیزے کہ بر و از راہ شرع فرض گردد
ایمان آوردن است بخداے عز و جل و آن آنست کہ خداے را یگانہ و بے ہمتا داند و از شرک
و جفت و زن و فرزند چنانچہ مذہب بعضی است و از ہمہ صفات ناسزا چون عجز و نقصان
و جہل پاک و منزہ شناسد و بہمہ صفات ثبوتے چنانکہ دانائے بہمہ چیز و توانائے بر ہمہ چیز و
بے نیازی از ہمہ موصوف داند و بدل اعتقاد بندد و بزبان اقرار کند کہ هُوَ حَیٌّ عَالِمٌ قَادِرٌ سَمِیْعٌ
بَصِیْرٌ مُدَبِّرٌ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِكَ یعنی او تعالیٰ زندہ است و داننده است و بر ہر شے قادر است
و شنونده است و بیننده است و تدبیر کننده است۔ تا غیر این۔ وَمُتَکَلِّمٌ بِکَلَامٍ وَاحِدٍ
اَزَلِیٍّ قَائِمٍ بِذَاتِهٖ لَیْسَ مِنْ جِنْسِ الْحُرُوْفِ وَالْاَصْوَاتِ یعنی گوینده است بکلام واحد
ہمچو واحدیکہ ازلی است قائم بذات خود و او نیست از جنس حروف و صوت بلکہ مضمون است
کَقَوْلِهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَلَامُ اللّٰهِ تَعَالٰی غَیْرُ مَخْلُوْقٍ یعنی کلام خدا پیدا کردہ خدا نیست۔ جبرئیل
علیہ السلام کہ بر محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم قرآن آوردند مضمون بود نہ کہ حروف تہجی و عبارت
و صوت۔ این ہمہ را مر حضرت جبرئیل علیہ السلام بعقل و دانش خود جمع کردہ اند آیات و سورہاے
متفرقہ کہ جبرئیل علیہ السلام آوردند ہر چہار یاران جمع کردند

همه را شکست ساخت که تا آن دندان مبارک شکسته است داخل بود پس عمر گفت رضی الله عنه مرا
دعاے بکن گفت که در تشهد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ میگویم درین دعا
تو هم داخل می شوی چون زمانے بگذشت ایشانرا معذرت کرد و گفت که باز گردید قیامت نزدیک
است من بساختن زاد آخرت مشغول هستم والله اعلم بالصواب **مجلس چهارم** روزے بعد
نماز بامداد بندگی حضرت مخدوم دام عظمه الله جلوس فرموده بودند که حاضرے از حاضران مجلس
روسوے بندگی حضرت مخدوم دام عظمه آورده عرضداشت نمود که آنروز که فرمان حضرت عزت
درباب سجده آدم صفی الله اُسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَاسْتَکْبَرَ در آمد جمله
ملائکان مقرب بارگاه بموجب امر الٰهی مر آدم را سجده کردند مگر ابلیس انکار کرد و از تکبرے که ناری
بوده ام گفت بانکه سرشتش از خاک است سر بسجده خواهم برد عرض داشت که چنین کسے
را که از ریاضت و مجاهدات بدرجه کمال رسیده باشد بچنین کس این قدر کلام نالایق نمی سزد
بعده بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که آرے ایچنین جواب به چنین مردے کامل اصلا نمی سزد
لیکن موافق مشیت حق هر چیزیکه هست انجام میگردد و این را با این بهانه مرتد عالم ساخت
و بدرگاه کبریاے دانائے راز تکبرے مطلق درست نیست اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُتَکَبِّرِیْنَ
بدرستیکه الله تعالی دوست نمیدارد تکبر کنندگانرا۔ بعد از آن حکایتے فرمود که روزے عزازیل
بدر بهشت نظر کرد چه میبیند که دبیر قضا بخامه اقتضا از براے نظاره اهل غیرت این کلمه
حکمت نوشته بود که ما را بنده از بنده هاست که او را بانواع انعام الاکلام مکرم گردانیده از زمین بآسمان
برم و از آسمان بجنان رسانم بعد از آن او را بامرے از امور خود دلالت کنم و او مخالفت فرمان ما
کند عزازیل چون این کلمات را مطالعه کرد هزار سال طاعت و اوراد خود بگذاشت و متصل
برین بنده نافرمان همان لعنت میکرد و این نمیدانست که آن لعنت محض بر خود است و بروایتے
چنین آمده که چون عزازیل در لوح محفوظ نگاه کرد دید نوشته اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ
گفت خداوندا این شیطان رجیم کیست ندا آمد که بنده از بندگان من که بعنوان نعم مکرمش

وبا این ہمہ گوید لا الٰہ الا اللہ مومن نبود چون بندگی مخدوم عظمہ اللہ بدینجا رسید ترغیبا للحاضرین
فرمود کہ بندۂ مومن را واجب است کہ در شناختن ہستی خدائے عزوجل عزم بالجزم کند کہ این
موجودات بخودی خود نشدہ است زیراکہ امر محال است شدن چیزے بخودی خود کاریگر قطعاً
صورت نہ بندد چنانکہ کتاب بے کاتب اصلا در وجود خود بہ خود نہ آید ہمچنین کارہائے دیگر را قیاس
برین باید کرد پس لازم مے آید کہ کار را البتہ کاریگرے باید وگرنہ کار بیکاریگر بود وآن محال است
پس ثابت شد کہ کار بے کاریگر ہرگز در وجود نہ آید واین کاریگر باید کہ واجب الوجود بود یعنی ہستی
او بخودی خود بود نہ بغیر خود وگرنہ او ہم محتاج بدیگرے بود وآن دیگر بہ دیگرے تا حد بے نہایت
واین در عقل باطل است ہرگز نزدیک اہل فراست مجوز العقل نیست چون ہستی خداوند تعالیٰ
بدلائل وحجج ثابت گشت پس مر مومن را بثبوت یگانگی باری نیز واجب است وآن آنست کہ
اگر خدا دو بودے اصلا ہیچ کارے راست نامدے زیراکہ اگر یکے خواستی کہ چیزے را ہست کند
وآن دیگرے خواستی کہ ہمون چیز را نیست کند پس برین تقدیر خواست ہر دو تمام بودے وآن
محال است چراکہ لازم مے آید کہ آن چیز ہست باشد بمقتضائے یکے وہم نیست باشد بمقتضائے
دیگرے در یک حال واین محال است قطعاً۔ چنانچہ لازم محال ملزوم نیز محال یا خواست ہر دو
ناتمام بودے وآن ہم محال است چراکہ برین تقدیر لازم مے آید کہ ہر دو عاجز وناقص باشند و
عاجزے وناقصے خدا را نشاید ونباید یا کہ خواست یکے تمام بودے وخواست دیگرے ناتمام پس
بدین تقدیر دوے مے عاجز وناقص مے باشد واین ہر دو خدائی را نشاید واگر کسے از روے منازعت
در پیش آید بدین وجہ کہ یکے مر دیگر را در ہر کار وہر چیز موافقت ومتابعت کردی پس در جوابش
بہ چنین وجہ در آیم کہ این نیز محال است ازانکہ کار ہر یکے موقوف است بموافقت دیگرے یا موقوف
نیست اگر موقوف است پس ہر یکے ناقص می باشد واگر موقوف نیست دوئیے باطل می شود کہ
بر دو ہیچ کار بستہ نیست بودن ونابودن وے برابر است چون بدین دلیل وحجت دوئے باطل شد
یگانگی باری ووحدت قطعاً ثابت گشت چنانچہ نزدیک بعضے اہل عقل مخفی ومحتجب نیست وچون

فاما جمع نمودہ حضرت عثمان است و قرآن را فرقان برائے ہمین گویند کہ درو متفرقہ است اِنَّ جِبْرَئِیْلَ نَظَرَ فِی اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ وَجَاءَ بِالْقُرْاٰنِ مِنَ اللَّوْحِ بِحُکْمِ اللّٰہِ تَعَالٰی اِلٰی مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یعنی بدرستیکہ جبرئیل علیہ السلام نظر کرد در لوح محفوظ و آورد قرآن را از لوح محفوظ بحکم اللہ تعالیٰ بسوے محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیت

گرچہ قرآن از لبِ پیغمبر ست	ہر کہ گوید حق نگفت او کافر است

وصفات اللہ تعالیٰ نہ ہمراہ اوست و نہ جدا از وست اَللّٰہُ عَلٰی مَذْہَبِ الْاَصَحِّ اِسم ذاتے کہ مستجمع لجمیع الاسماء والصفات است۔ باقی ہمہ صفات اوست و تا کہ بر وحدانیت باری تعالیٰ دلیل و حجج نداند مقلد بود و تقلید آن است بدانچہ خلق را ببیند او نیز بر آن باشد دلیل و حجت خود نداند این چنین کسے نزدیک بعضے مسلمان نیست نزدیک اہل سنت و جماعت چون مقلد را تصدیق بود مومن است و نزدیک معتزلہ و اشعریہ مومن نیست تا کہ ہمہ مسائل اعتقادی بدلیل نشناسد بر وجہے کہ ممکن بود مر دفع شبہات او را و نزدیک کرامیہ ہر کہ گوید لا الٰہ الا اللہ و خداوند را نہ شناخت و صانع از مصنوع نداند و بر و اعتقاد نکند مومن بود و این تقلید محض است و ازینجاست کہ فقہاے ما از اہل سنت و جماعت میگویند کہ قول فرد ایمان نیست یعنی تقلید محض ایمان نیست مقلد کہ مومن بود جائیست کہ مر او را تصدیق بود اما قول مجرد بی تصدیق ایمان نیست چنانچہ از مردمان شنید لا الٰہ الا اللہ او نیز گفت لا الٰہ الا اللہ اگر او را بپرسند کہ این چہ گفتی گوید از مردمان شنیدم من نیز گفتم نمیدانم کہ چیست مومن نبود اما اگر گوید از مردمان شنیدم و دانستم کہ گفتن این حق و درست است یعنی اعتقاد برین کردم مومن بود خلیل رحمہ اللہ فرمودہ است کہ چون بندہ بشناخت کہ مر او صانع است از حکم تقلید بیرون آمد صورت مسئلہ چنان بود کہ چون کسی را پرسند کہ ترا کہ آفرید در جواب گوید خدائے تعالیٰ یا بدین نہج جواب گوید کسے کہ آسمان و زمین آفریدہ است مر او ترا آفریدہ است پس وے مقلد نبود ایمان وے درست بود اگر گوید نمیدانم

پیغامبر علیہ السلام بن مہلائل بن متوشلخ بن اخنوخ کہ او ادریس است پیغامبر علیہ السلام بن بیاد
بن قینان بن انوش بن شیث علیہ السلام بن آدم صفی اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ والسلام۔ اِنَّ
النَّبِیَّ عَلَیْہِ السَّلَامُ اِدَّعٰی نُبُوَّتًا وَاَظْہَرَ الْمُعْجِزَاتِ عَلٰی یَدَیْہِ کَانْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ
اِنْجِذَابِ الشَّجَرِ وَتَسْلِیْمِ الْحَجَرِ وَنَبْعِ الْمَاءِ مِنْ بَیْنِ اَصَابِعِہٖ وَتَسْبِیْحِ الْخَشَبِ وَ
شِکَایَۃِ النَّاقَۃِ وَشَہَادَۃِ شَاۃِ الْجَبَلِیَّۃِ وَشُرْبِ الْکَثِیْرِ مِنَ الْبَشَرِ قَلِیْلًا
مِنَ الْمَاءِ یعنی بدرستیکہ نبی علیہ السلام دعوی کرد نبوت را و ظاہر کرد معجزات را بر دستہاے خود
چون دو پارہ ساختن ماہتاب را و کشیدن لبسوے خود درخت را و سلام گفتن سنگ
و روان شدن آب از میان انگشتہاے آن سرور کائنات صلعم و تسبیح خواندن چوب و شکایت
کردن شتر بادہ و گواہی دادن گوسپند کوہی و نوشانیدن از آب اندک مردمان کثیر را۔ معجزات
کہ از محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم در ظہور آمدہ از تفسیر مفسران و از روایت راویان چنین معلوم
گشتہ کہ قبل از تولد حضرت عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف کافران از علم نجوم
میگفتند کہ در سال فلان آن شخص در جہان پیدا خواہد شد کہ از وے پیغامبر آخر زمان متولد
خواہد شد از این جبہ صوف قطرہ خون خواہد چکید آخر الامر چون تولد حضرت عبد اللہ گشت
از جبہ صوف کہ مر کافران را بود قطرہ ہاے خون چکید در میان کافران غوغا افتادہ کہ آن
شخص کہ از وے پیغامبر آخر الزمان پیدا خواہد بود متولد شد آخر کافران علیہم اللعنۃ با یکدگر
خود ہا مصلحت برین مستحکم کردند کہ بہتر آنست کہ ہمین شخص را بالفعل از جہان ناپیدا باید کرد اگر این
را خواہیم گذاشت تا آخر از وے پیغامبر آخر الزمان پیدا خواہد شد و او دین اسلام را بر دین ما
غالب خواہد کرد بعدہ عزم جزم بکشتن حضرت عبد اللہ کردہ روانہ شدند لیکن کافران ہر چند
حتی المقدور خود در کشتن حضرت عبد اللہ دریغ نہ کردند لیکن بسبب نور محمدی و بحفظ حافظ حقیقی موی
از تن ہرگز جدا کردن نتوانستند در پرورش عبد اللہ عبد المطلب کوشش ابویہ و احتیاط
از حد زیادہ میکردند چون بہ عمر پنج و شش سالگی رسید راویان چنین روایت میکنند کہ حضرت عبد اللہ

دو مے بدلیل و حجت کہ صدر مذکور شد باطل گشت زیادہ بودن از دو بطریق اولیٰ باطل و محال بود چنانچہ
با دنی تامل روشن گردد واللہ اعلم بالصواب **مجلس ششم** روزے بندگی حضرت مخدوم
دام شرفہ بعد فراغ نماز بامداد بتلاوت قرآن مجید و فرقان حمید مشغول بودند کہ شخصے از مسافر بخارا
آمد و سلام گفت بندگی مخدوم عظمہ اللہ جواب سلام او دادہ لیکن تعظیم نہ کردہ بعد تلاوت قرآن مجید
بندگی حضرت مخدوم جہان جہت تسکین خاطر آن شخص مسافر و تر غیبًا للحاضرین بر لفظ مبارک راند
کہ از کتب مطول چنان معلوم گشتہ کہ بوقت تلاوت سخن نہ گوید و شنوندہ قرآن ہم باید کہ سخن
نہ گوید و در حال تلاوت قرآن تعظیم ہیچ کسی نہ کند مگر تعظیم بادشاہ عادل و مادر و پدر و استاد۔ و درین
اختلاف روایت است نزدیک بعضے استاد مطلق ہر چیزے کہ با او خواندہ باشد و نزدیک
بعضے تخصیص است کہ تعظیم استادیکہ با او فقہ خواندہ باشد بکند بعدہ ہمون شخص بخارا استفسار
نمود کہ فرق درمیان قرآن بہ یاد خواندن و دیدہ خواندن چیزے ہست یا نہ بندگی حضرت مخدوم
جہان فرمود آرے فرق این قدر است کسیکہ قرآن یاد می خواند پس گوئی حق تعالیٰ با وے
سخن میگوید و کسیکہ دیدہ میخواند پس چنین است کہ گوئی کہ او با حق تعالیٰ در سخن است باید کہ
معنی قرآن بغیر از تفسیر ہرگز یاد نباید گفت۔ بقولہ علیہ السلام مَنْ فَسَّرَ الْقُرْاٰنَ بِرَأْیِہٖ فَقَدْ
کَفَرَ یعنی کسی کہ معنی بگوید قرآن را از عقل خود پس تحقیق او کافر است و مس نہ کند قرآن را در حالیکہ
جنب باشد و بے وضو ہم از دست نگیرد قرآن را مگر بہ غلاف۔ ہمدرین میان ذکرے در نسب
رسول علیہ السلام در پیش آمدہ بود بندگی حضرت مخدوم جہان دام شرفہ بر لفظ مبارک راند کہ
ان نبینا و رسولنا محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف
بن قصی بن کلاب بن مرہ بن کعب بن لوے بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمہ
بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اُدبن اُدد بن ہمیسع بن عامر بن سلامان
بن ثابت بن حمل بن قیذار بن اسمٰعیل ذبیح اللہ بن ابراہیم خلیل اللہ بن آذر بن ناخور بن شالوخ
بن ارغو بن فالغ بن غابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح پیغامبر علیہ السلام بن لامک بن ہود

آورده عقد بستند چون نور محمدی صلی الله علیه وسلم از پشت عبد الله در رحم مادر محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم که آمنه نام بود نزول کرد نوریکه بر چهرهٔ عبد الله می شتافت در زوال شد روزے
عبد الله بطریق سیر طرف همون دختر بادشاه که آرزوے کمال میداشت سیر رفت اصلا توجه
آن دختر طرف عبد الله نبود حضرت عبد الله در دل خود گفتند که چون قبل ازین این دختر
بادشاه مرا میدید بتواضع و تعظیم از حد زیاده بخدمتگاری می در آمد الحال موجب چیست که نظر
هم نمے کند حضرت عبد الله بآن دختر بادشاه گفت که اے فلان این چه حال است که قبل ازین
آرزوے دیدن ما از حد زیاده تر بود الحال چیست دختر بادشاه جواب داده آرزوے چیزے که
میداشتم آن چیز بمقام خود رسید و قرار گرفت بوے برفت و گل بماند گل برفت و خار ماند گنج
بردند مار ماند مجلس هفتم روزے بعد نماز جمعه بندگی حضرت مخدوم جهان نور الله ضمیره
بے نظیر همچو قمر منیر جلوس بجامع مسجد فرموده بودند طالبان دین و محققان اهل یقین گرد او همچو هاله نشسته
بذکر کلام دینی مشغول بودند اندرین میان مولانا آمون عرض داشت که در اداے نماز جمعه میان
علما اختلاف واقع است چنانچه پوشیده نیست لیکن به مذهب اهل سنت نماز جمعه بچه نوع
آمده است بندگی حضرت مخدوم عظمه الله بزبان گوهر فشان فرمود که طریق نماز جمعه بهتر آنست
که جمله شانزده رکعت بگذارد اول چهار رکعت سنت صلوٰة الجمعه خواند بعده دو رکعت فرض صلوٰة
الجمعه بجماعت بگذارد و بعده چهار رکعت سنت خواند لیکن درین سنت ظهر و جمعه یکے هم نگوید
بلکه اربع رکعات صلوٰة سنت هذا الوقت بگوید (بعد ازان چهار رکعت فرض خواند نیت بدین نوع کند
نویت ان اصلی لله تعالیٰ اربع رکعات صلوٰة اخر الظهر اداء رکعت وقته متوجها
الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر - و در هر چهار رکعت سوره فاتحه ضم کند لیکن در دو رکعت
اخیر معوذتین با فاتحه ضم کند) بعد ازان دو رکعت سنت بکند - جلد ریاحین نزدیک بود از مقام
مطلوب برکشید و بمولانا آمون فرمود که ترغیبا للحاضرین بآواز بلند بخوانید چیزیکه بندگی حضرت
مخدوم مقبول کونین بزبان گوهر فشان در جواب مولانا آمون فرموده بودند مطابق عبارت

روزے بہ طرف صحرائے میرفت کہ ماہتاب از آسمان جدا گشتہ در گریبان حضرت عبداللہ در
آمد و بعد ازان دو پارہ گشتہ بمنزل خود رفت حضرت عبداللہ این معاملہ را دیدہ در تحیر و تفکر افتادہ
این حقیقت واقعی را پیش حضرت عبدالمطلب یک یک اظہار ساخت حضرت عبدالمطلب این واقعہ
را شنیدہ در دل خود گفت کہ از ہمین شخص پیغامبر آخر زمان تولد خواہد شد آن ماہتاب کہ در گریبان
عبداللہ در آمد در حقیقت نور محمدی بود کہ می شتافت ازان روز محافظت عبداللہ از حد زیادہ
میکردند و بسبب نور محمدی این چنین جمال و حسن و کمال بر عبداللہ ایزد لایزال ارزانی داشتہ
بود کہ سودائے محبت عبداللہ در دل جمیع خلق اللہ از حد زیادہ تر بود از انجملہ در آن عصر یک دختر
بادشاہ بود کہ او بقوت علم خویش میدانست کہ پیغمبر آخر زمان از عبداللہ پیدا خواہد شد ازین جہت
آرزوے تمام میداشت کہ اگر عبداللہ از من ہم صحبت شود تا این نعمت علیا یعنی پیدا بودن پیغمبر
آخر الزمان بہ نصیبۂ من شود در تجسس و تفحص عبداللہ می بود اتفاقاً روزے حضرت عبداللہ بعزم
شکار طرف وادی رفتہ بود آنروز کافران نیز بقصد ہلاکی عبداللہ بہ مقامے خفتہ بودند کہ یک شیر
نزدیک عبداللہ آمدہ - ہر چند قصد میکرد کہ بضرب پنجہ ہلاک کردہ طعمۂ خود نماید لیکن از انجا جنبش نتوانست
کرد کافران اینچنین حال بدیدند و بایکدگر میگفتند کہ در باب کسیکہ خدائے تعالیٰ این چنین رحم و عنایت
خود مرحمت کردہ است کہ شیر ہرگز طاقت نمے یابد کہ ہلاک کند پس از مایان چہ خواہد شد شرمندہ
گشتہ ہر یک باز رفتند شخصے از قاتلان حضرت عبداللہ نیز در شکار رفتہ بود آن شخص این معاملہ
را دیدہ در دل خود یقین آورد کہ این محض تصرف کرامت است کہ شیر حیوان بودہ قصد ہلاک میکند
لیکن نمے تواند کہ از جائے خود مقدار موئے جنبد آخر الامر آن شخص چون بخانۂ خود آمد پیش
زن خود واقعہ عبداللہ کہ از شیر روئے دادہ بود یک یک بیان نمود و گفت کہ تو بخانۂ عبدالمطلب
برو بروجہے کہ باشد منت و الحاح کردہ دختر خود را بعبداللہ بدہ آخر الامر زن آن شخص بخانۂ عبدالمطلب
آمدہ بمنت تمام اظہار ساخت کہ دختر خود را بہ عبداللہ می سپارم ہر چند میگفت حضرت عبدالمطلب
قبول نہ میکردند آخر بعد الحاح و منت بسیار قبول کردند آنچہ رسم کدخدائی در آن زمان بود بجائے

روایت کرد کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اگر مومنے پشیزے زر صدقہ کند فضل روزہ
عاشورہ دریابد و ہر کہ روز عاشورہ روزہ دارد ہشت درہاے بہشت بروے کشادہ گردد۔ در آید
بہر دریکہ خواہد ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ روز عاشورہ
روزہ دارد پس مر آن بندہ را بہر ساعتے شب و روز آن یوم عاشورہ کہ بست و چہار ساعت بود برائگیزد
خدائتعالی بسوی آن بندہ ہفت لک فرشتہ کہ خوانند مر آن بندہ را آمرزش تا روز قیامت و برائگیزد خدائتعالی در بہشت
ہفت لک فرشتہ تا بنا کنند قصرہا و شہرہا بنشانند درختان و روان کنند جوی ہا اگر بمیرد دران روز شہید مردہ باشد ابن
عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ ہر کہ روز عاشورہ روزہ دارد داد شود مر آن بندہ را بعدد ہر حرفی کہ در توریت و انجیل و زبور و فرقان
است نیکی۔ و در شب عاشورہ صد رکعت بگذارد و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سہ بار قل
ہو اللہ احد۔ چون از نماز فارغ شود ہفتاد بار بگوید سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ
الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و در روز عاشورہ شش
رکعت نماز بگذارد و بخواند بعد از فاتحہ والشمس یکبار والضحی یک بار و انا انزلناہ یک بار۔ و اذا زلزلت
الارض یکبار و معوذتین یگان بار۔ چون از نماز فارغ شود سر بہ سجدہ برد و قل یا ایہا الکفرون بخواند
و حاجت خود خواہد روا گردد مجلس نہم روزے بندگی حضرت مخدوم عظمہ اللہ بہ جمیع طالبان دین و محققان
اہل یقین جلوس فرمودہ بودند از میان ایشان مولانا آمون عرض داشت کہ بعضے اہل صفہ بران اند کہ
ایشان ہر گاہ کہ بدرجۂ کمال رسند عبادت کردن بروے فرض نیست حکم نفی عبادت این ہا البتہ
بدلیل و سند خواہد بود پس آن دلائل و سند ایشان کدام است کہ بروے تکیہ گرفتہ مستقل بر
منع عبادت بودہ اند بندگی مخدوم عظمہ اللہ فرمودند کہ دلائل مستند متصوفین در منع عبادت
این آیت کریمہ است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ پس بر تقدیر مذہب بعضے از اہل
تصوف صفت حکم لفظ حتے کہ در آیت مذکورہ واقع است از براے نہایت است پس معنی
چنان باشد کہ عبادت بکن پروردگار خود را تا کہ آید ترا الیقین۔ لیکن محققان شرع بر آن اند کہ لفظ
حتی از براے غایت نیست بلکہ از براے علت است چنانچہ میگویند اَسْلِمْ حَتّٰى

ریاحین آمده همدران فصل طریق نماز تهجد نیز مسطور بود خواندن فرموده بمضمون آنکه دوازده رکعت
پیش دوگانه سنت بگذارد نیت هر دوگانه آنکه نویت ان اصلی لله تعالی رکعتی صلوٰة
التهجد سنت رسول الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله
اکبر در دوگانه اول در رکعت اول بعد سوره فاتحه دوازده مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و در
رکعت دوم بعده سوره فاتحه یازده مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند بعده تحیات و در دو خوانده
سلام دهد و صد بار یا وهاب بخواند و پنج مرتبه اسم الله حاضری الله ناظری
الله شاهدی الله ناصری الله معی - خوانده از جلسه برخیزد و دوگانه دیگر شروع
کند در هر رکعت یک یک مرتبه قل هو الله احد کم کند چنانچه در ششمین دوگانه آخر رکعت
بعد فاتحه یک مرتبه قل هو الله احد خواند نماز تهجد تمام کند لیکن بعد سلام در دوگانه اول همون
اسم خواند که در صدر مسطور است و بعد سلام در دوگانه دوم صد مرتبه یا فتاح و پنج اسم
مذکور خواند - و بعد سلام در دوگانه سوم صد بار یا غفار و پنج مرتبه اسم مذکور خواند و در دوگانه چهارم
بعد سلام صد مرتبه یا کریم و پنج مرتبه اسم مرقوم خواند و در دوگانه پنجم بعد سلام صد بار یا عزیز
و پنج مرتبه اسم مسطور خواند و در دوگانه ششم بعد سلام صد مرتبه یا بدوح و پنج مرتبه
اسم مصدر خوانده سر به سجده برده انچه خواهش قلبی داشته باشد از ایزد واهب العطایا
دعا بخواهد و از نماز تهجد فارغ شود بدین طریق نماز تهجد دوازده رکعت ادا کرده اند بعد ازان اندکے
در خواب رود چون آخر پاس شب از پاس کم بماند آنزمان برخیزد از تجدید وضو دوگانه شکرانه بگذارد بعد
این دعاء ملکوتی چندانکه تواند بخواند و آن اینست سبحان الملک الجبار سبحان العزیز الغفار
سبحان الواحد القهار سبحان الکبیر المتعال سبحان الکریم الستار سبحان
الخالق اللیل و النهار سبحان الذی لم یزل و لا یزال **مجلس هشتم** روز عاشوره
بود که بندگی حضرت مخدوم عظمه الله جلوس فرموده بودند ذکرے در فضیلت روزهٔ
روز عاشوره درمیان آمد بندگی حضرت مخدوم جهان بر لفظ مبارک خود راند که ابو هریره رضی الله عنه

مخدوم عظمه الله در جوابش فرموده که چون طوفان نوح شد آب موج زد گل محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم را در مدینه انداخت جائیکه بالفعل قبر مبارک است نور الله۔ پس رسول صلی الله علیه
وبارک وسلم را مکی وهم مدنی گویند و امی نیز گویند چرا که نام مکه در قرآن ام القری است همدرین
میان ذکرے در بیان ازواج مطهرات نبی صلی الله علیه وسلم افتاده۔ بندگی حضرت مخدوم
بالتفصیل از زبان گوهر فشان بیان فرمودند که نبی علیه السلام ما تزوج من النساء
الا اربعة عشرة نسوة۔ الاول خدیجة ثم سودة ثم عائشة بنت ابی بکر رضی الله
عنه تزوج هؤلاء ثلثة بالمکة ثم تزوج حفصة بنت عمر رضی الله عنه ثم ام
سلمة ثم ام حبیبة ثم جویریة ثم صفیة ثم زینب ثم میمونة ثم زینب
ثم امرأة من هزیل ثم امرأة من بنی کندة ثم امرأة کلیب۔ وللخدیجة
ثلثة ابن واربع بنات الاول قاسم ثم طاهر وطیب وفاطمة ثم رقیة
ثم ام کلثوم ثم زینب وولد ابراهیم بالمکة من ماریة قبطیة کانت من
الجواری۔ وزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة بعلی کرم الله وجه
وزوج رقیة بعثمان رضی الله عنه فلما ماتت رقیة فزوج ام کلثوم وقال
علیه السلام لو کانت عندی ثلثا فزوجتك وزوج زینب بابی
العاص فماتت اولاد کلهن الا اولاد فاطمة رضی الله تعالی عنها۔
والله اعلم بالصواب مجلس دهم چون بندگی حضرت مخدوم مقبول کونین هر یک طالبان
ومریدان را از خدمت حضور پرنور خود جا بجا تکیه گاه مقرر فرموده بودند به مولانا آمون نیز اشارت
فرمودند لیکن مولانا آمون از دولت شرف ملازمت که مداومت حصول بود هرگز مفارقت قبول
نه کرده از عمر دوازده سالگی تا آخر وقت پیری بخدمت حضور مخدوم پرنور در سیر وطیر لازم می بود در روز
بندگی حضرت مخدوم عظمه الله بعزم دیدار مقبول پروردگار خواجه اسحاق مغربی نور الله قلبه بمقام
تکیه گاه ایشان رسیدند ذکرے در خوردن چونه که از صدف سوخته می سازند در میان

ام حبیبة بنت ابی سفیان
صفیة بنت حیی بن اخطب
میمونة بنت حارث
ماریة قبطیة
خدیجه را بنی صلی الله علیه وسلم را از نیکه فرزند خواست از نبی صلی الله علیه وسلم مع دن

تَدْخُلَ الْجَنَّةَ ۔ اسلام آرتا تو داخل شوی بجنت یعنی عبادت علت حصول یقین است چنانچه آوردن اسلام سبب دخول جنت است بعد ازان قاضی اشرف الدین عرضداشت که اگر مردے از مال حرام صدقه دهد و امید و طمع ثواب دارد پس حکم بر آن شخص چگونه می کنند بندگی حضرت مخدوم عظمه الله فرمود که عند الشرع حکم بر وے بکفر میکنند اگر فقیر میداند که از مال حرام صدقه داده است در آن صدقه دهنده را دعا خیر میکند فقیر هم عند الشریعة کافر میگردد ذکر در بیان سیادت افتاد۔ آنها که بنزیر گلیم سیادت شده اند بیتج کس اند اول حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم دوم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجه سوم حضرت امام حسن علیه السلام چهارم حضرت امام حسین علیه السلام پنجم حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها پس بنا بر که در حقیقت سید نباشد و سید گویاند و هم نباید که در حقیقت سید باشد و چیزے دیگر گویاند کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی دَاخِلِنَا فِیْنَا بِغَیْرِ نَسَبٍ وَعَلٰی خَارِجِنَا مِنَّا بِغَیْرِ سَبَبٍ یعنی لعنت خدا باد بر کسیکه داخل در ما باشد بغیر نسب و سید گویاند و لعنت بر آن کسیکه سید باشد و دیگر گویاند بغیر سبب مگر آنکه که اگر سید گویانم مارا بکشند و یا خطاب سر داده باشند۔ بعده فرمود که علامت سیادت آنست که هر گز بد خلق و متکبر نبود و نیز بر اخذ مال غیرے و بر قتل ناحق اقدام نکند و هم مصدر صغیره و کبیره نگردد۔ مولانا آمون عرضداشت کسی که پدرش شیخ باشد و مادر او سیده باشد پس اگر او سید گویاند درست باشد یا نه بندگی مخدوم عظمه الله فرمود که اینچنین شخص اگر سید گویاند جائز است اگرچه فرزند را اصالت از طرف پدر خود است لیکن اینچنین شخص که مادر وے سیده باشد بسبب بهترین سیادت اگر گویاند درست است ذکرے در تولد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در میان افتاده بود بندگی حضرت مخدوم عظمه الله بر لفظ مبارک راند که گل جسد مبارک پیغامبر صلی الله علیه وسلم از ناف زمین است جائیکه کعبه است مولانا آمون عرضداشت که گل جسد مبارک نبی صلی الله علیه وسلم از مکه بود دفن در مدینه چرا کردند زیرا که میگویند که از هر جا که گل آدم وجود مے سازند باز بعد مردن همون جا دفن کنند بندگی حضرت

دا داخلین۔ ظ۔ خارجین۔

هُوَ المُستَعَان

رسالہ وفات نامہ

حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق

والحقیقت والدین احمد یحیٰ منیری قدس اللہ سرہ العزیز

در مطبع مفید عام آگرہ طبع شد

سنہ ۱۳۲۱ ہجری

افتاده که خوردن چونه روا باشد یا نه بندگی حضرت مخدوم جهان در جواب فرمود که آن صدف استخوان
رکرده است که آب مقامگاه اوست چون در آتش سوخته شود خوردن او روا باشد. در ینولا به
تقاضاے خلق حاکم آنوقت در خدمت کرام بندگی مخدوم مقبول انام به آرزوی تمام التجا برین آورده
که قدرے زمین نذر مخدوم جهان آورده ام بکار فقیران خواهد آمد چنانچه بندگی حضرت مخدوم
عظمه الله حضور خواجه مذکور از روے نوازش خاص مولانا آمون را به خطاب اسم چهار قسم شیخ
آمون - بهائی آمون - مولانا امون - مقبول عالم آمون ممتاز کرده زمین نذر خود عطای بمولانا
آمون فرمود چنانچه مولانا مذکور قبول نموده تکیه و آرامگاه خود ساخت از آنوقت
در باب نوازش مولانا آمون اکثر آمد و رفت ظاهری بندگی مخدوم جهان در آن سرزمین بود بلکه
یک گلچکان ابتداءً و تبرکاً از دست مبارک خود نصب کرده سیراب از شیر و شکر ساخت و
به نصب درختان دیگر مولانا شیخ آمون را حکم فرمود که چون آباد خواهد بود آرامگاه فقیران و
مسکین و وابستگان است بموجب حکم حضرت مخدوم مولانا شیخ آمون همچنان کردند
والله اعلم بالصواب

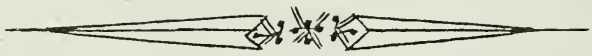

سال هجرت بود کاندم هفتصد و هشتاد و دو		اینچنین گنج معانی شد به خاک اندر نهان

بعد از نماز بامداد بندگی مخدوم جهان قدس الله سره العزیز در رواق نو که ملک الشرق ملک نظام الدوله والدین خواجه ملک مکنه الله و مدعمره بنا کرده بود بر سر سجاده تکیه فرموده بودند و خدمت شیخ جلیل الملته والدین برادر حقیقی و خادم خاص دام جلالته علی المسند التقوی و بعضے یاران و خدمتگاران که چند شب بدولت موافقت پیوسته بیدار می بودند چنانکه قاضی شمس الدین دام تقواه و مولانا شهاب الدین خواهرزاده خواجه مینا و مولانا ابراهیم و مولانا امون و قاضی میان و هلال و عقیق و عزیزان دیگر که حاضر بودند خدمت حضرت مخدوم قدس الله سره العزیز بر زبان مبارک راند لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بعده روے مبارک بر ایشان آورده فرمودند شما هم بگوئید بر حکم فرمان همه موافقت نمودند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بگفتند بعده تبسم کنان بر طریق تعجب فرمودند که سبحان الله آن ملعون درین محل در مسئله توحید به چیزے میخواهد که به جنباند از فضل خداے تعالی چه التفات لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفتن گرفت و حاضران را نیز فرمودند که شما هم بگوئید بعد گفتن لا حول ولا قوة در ادعیه وظائف مشغول شد تا چاشت فارغ شد بعده بعد زمانی زبان مبارک به تحمید خداوند برکشاد بلند آغاز کرد الحمد لله الحمد لله خدا کرم کرد المنة لله المنة لله چند کرت به خوشی دل و فرحت باطن بار بار همین اعادت می نمود فرمود الحمد لله الحمد لله المنة لله المنة لله بعد از ان بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز از رواق در صحن رواق آمد تکیه فرمود بعد زمانے دست مبارک فراز کرده بطریق مصافحه دست قاضی شمس الدین دام تقواه به گرفت زمانے گرفته بود گذاشت آغاز وداع هم از ایشان بود بعده دست قاضی زاهد دام الله زهده و ورعه بگرفت بر سینه مبارک داشت و فرمود ما همانیم ما همانیم باز فرمود ما همان دیوان گانیم ما همان دیوان گانیم باز در مقام تواضع نزول فرمود بر لفظ مبارک راند بلکه خاک کفش دیوان گانیم بعده هر یکے را اشارت بالغا بالغ از زانی فرمود دست و ریش هر یک به بوسید و امیدوار رحمت پروردگار عز و جل و مغفرت او گردانید و این آیت بلند بر خواند لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ستایش فراوان مر حضرت پاک خداوند پاک را که ارواح پاک انبیا و اولیا را بعالم پاک بلطف و فضل برائے کسب کمالات ایشان و ارشاد و ہدایت خلق در دنیا بہ ظہور آوردہ بعد از کسب و کمالات بہ عالم پاک برداری کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلٰی اَصْلِہٖ برین معنی است وَمِنْہُ یَبْدَاءُ وَاِلَیْہِ یَعُوْدُ ۵ اشارت برین واردات است و درود بے پایان بر سرور عاشقان و تاج سر محبان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اصل ہمہ خلائق از انس و ملائک اوست اگر او نبودی نہ عالم بودے و نہ آدم والنبی الامی موید این رمز است و بعدہ نفحات تسلیمات بر آل و اہل بیت او و یاران او و علمائے طریقت و بلغائے حقیقت کہ ہر یکے خلفائے او بودند در میان علم شریعت و احکام طریقت و اسرار حقیقت خصوصاً بر خلیفہ عصر نا و مقتدائے دہر نا مولانا و مخدومنا و استادنا و شیخنا و مرشدنا الخلق الی الحق قطب العارفین و برہان العاشقین شیخ شرف الحق والحقیقت والہدیٰ والدین احمد بن یحییٰ منیری قدس سرہ العزیز باد اما بعد میگوید بندہ ضعیف زین بدر عربی کہ بعضے یاران در وقت رحلت حاضر بودند برین حقیر اشارت کردند کہ آنچہ خدمت حضرت شیخ الاسلام والمسلمین قدس اللہ سرہ العزیز در وقت وداع ہر کسے را فرمودہ اند و وصیت کردہ اند در کاغذے جمع کن تا غائبان را ازان حظے و نصیبے باشد بنا بران این حقیر را آنچہ حقیقت حضرت شیخ الاسلام بوقت رحلت از وصایات و ادعیہ و بشارت ہا در حق بعضے کہ حاضر بودند بر سبیل مفصل و در حق بعضے کہ غائب بودند بر سبیل اجمال استماع افتادہ بود در این اوراق جمع آوردہ بخدمت یاران کہ حاضر بودند تصحیح کرد روز چہار شنبہ پنجم ماہ شوال ۷۸۲ھ اثنی و ثمانین و سبعمایۃ سعادت قدمبوس بلب ادب حاصل آمد۔ بیت

شہاب الدین ناگوری دام تقواہ بیاید چند کرت بر سر و روے و رخسارہ و ریش و دستار او بوسہ
داد چنانکہ روے مبارک و لب مبارک قدس اللہ سرہ العزیز بر روے او رسیدہ و آہ آہ
کنان الحمد للہ الحمد للہ گویان دست مبارک فرود آوردہ و درود میفرستاد و مولانا
شہاب الدین جمال مخدوم با کمال نظر میکرد و درود میفرمود بعدہ مولانا شہاب الدین دام تقواہ
خواہرزادہ مینا را فرمود قدس اللہ سرہ العزیز تو مرا بسیار خدمت کردہ با من بسیار موافقت
نمودہ و بحسن خلقی کہ با من داشتی ملازمت بیحد کردہ عاقبت بخیر باد ہمدرین محل مولانا شہاب الدین
خدمت مولانا مظفر بلخی آبادی و مولانا نصیر الدین جونپوری دام تقوا ہمارا یاد دہانیدند و عرضداشتند
کہ حضرت مخدوم در باب مولانا مظفر و مولانا نصیر الدین چہ فرمان میشود بندگی مخدوم قدس اللہ
سرہ العزیز با خوشی تمام بر لفظ مبارک راند و تبسم کنان فرمود باشارت جمع انگشتان بجانب
سینہ مبارک خود کہ مظفر جان من است و جانان من است و مولانا نصیر الدین ہم ہمچنین فرمود
انچہ خلافت و مقتدائے را میباید در ایشان موجود است آنکہ بگفتم آن مسکینان را از فتنہ خلق
باز داشتم درین محل مولانا شہاب الدین بدو لفظ خود را آوردہ بشرف پابوس مشرف گردانید
و عرضداشت خدمت مخدوم این را قبول فرمایند فرمود قدس اللہ سرہ العزیز قبول کردم این
چہ باشد من خانہ تو تمام قبول کردہ ام بعدہ بر سر او طاقیہ ارزانی داشت و باز التماس بہ تجدید بیعت نمود کہ مخدوم تجدید
بیعت این بندہ را مشرف گردانند بر لفظ مبارک فرمود من ہم بہ تجدید قبول کردم بعدہ قاضی مینا دام علمہ
بیاید پاے مبارک ببوسید ہلال تعریف داد کہ قاضی مینا است فرمود قدس اللہ سرہ العزیز
قاضی مینا قاضی لبیک عرضداشت و بر کف دست مبارک بوسہ داد بندگی مخدوم عالم
قدس اللہ سرہ العزیز دست مبارک بر روے و ریش و رخسارہ او فرو می آورد و میفرمود خدای
بر تو رحمت کند و بر زبان مبارک ارزانی میداشت کہ با ایمان باشی و با ایمان روی و این شفقت
ہم ارزانی فرمود کہ مینا از ان من بود و مولانا ابراہیم دام تقواہ آمد بشرف پاے بوس مشرف شد
دست راست بر ریش مولانا ابراہیم فرود آورد و فرمود کہ تو خدمت مرا نیکو کردہ و موافقت تمام

الذنوب جمیعا این بیت بر زبان مبارک شکر افشان ارزانی داشت بیت

خدایا رحمتت دریاے عام است	ازانجا قطرۂ بر ما تمام است

بعدہ روے مبارک بسوے حاضران آوردہ فرمود کہ اگر فردا شما را بپرسند کہ چہ آوردہ اید بگوئید لا تقنطوا من رحمۃ اللہ آوردہ ایم و فرمود قدس اللہ سرہ العزیز اگر مرا خواہند پرسید من ہمین خواہیم گفت بعدہ کلمۂ شہادت بلند گفتن گرفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ واین دعا نیز خواند رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَبِالْقُرْاٰنِ اِمَامًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِالْمُؤْمِنِيْنَ اِخْوَانًا وَبِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَبِالنَّارِ عَذَابًا۔ بعدہ قدس اللہ سرہ العزیز روے مبارک بہ جانب مولانا تقی الدین والملۃ اودہی دام تقواہ آورد و دست مبارک فراز کردہ گرفت فرمود دعا عاقبت بخیر باد و کرم مرحمت بسیار ارزانی داشت بعدہ بر زبان مبارک رفت امون مولانا امون نزدیک در درونی رواق بود شنید لبیک گویان دویدہ پیش آمد بشرف پاے بوس مشرف گشت دوست او بگرفت و بر روے و بر سینہ مبارک مالیدن گرفت و فرمود بسیار خدمت کردۂ ترا نہ خواہم گذاشت خاطر جمع دار یکجا خواہم بود و اگر روز خواست بہ پرسند کہ چہ آوردۂ بگوئی لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا اگر مرا خواہند پرسید من ہم ہمین خواہم گفت و یاران را بگوے کہ خاطر جمع دارند اگر مرا آبرو خواہد بود من ہیچ کس را نہ خواہم گذاشت بعدہ روے مبارک بہلال و عقیق آوردہ فرمود قدس سرہ العزیز تو مرا بسیار خوش داشتۂ بسیار خدمت کردۂ چنانچہ من از تو خوش بودہ ام تو ہم خوش خواہی بود و خوش خواہی ماند دستہ کرت دست مبارک بر پشت ہلال فرود آورد و باز فرمود یا مراد خواہی ماند و ہر دو قدم مبارک در کنار ہلال بود کہ این شفقت و مرحمت بدو ارزانی فرمود و بعدہ مولانا

پیش آمده است وگرنه که بهشتے بعده خدمت شیخ جلیل الملة والدین برادر و خادم خاص دام جلالته در
پهلوے مخدوم قدس الله سره العزیز نشسته بود دست مبارک مخدوم گرفته روے مبارک بجانب
شیخ جلیل الملة والدین آورد فرمود جلیل خاطر جمع دار ترا علما و درویشان نخواهند گذاشت و ملک نظام
الدوله والدین خواجه ملک خواهد آمد سلام و دعا از من به رسانی و معذرت بسیار کنی و بگوے
که من از تو خوشنودم و خوشنود میروم و تو هم خوش خواهی بود و فرمود که تا ملک نظام الدین است
ترا نخواهد گذاشت شیخ جلیل الملة والدین شکستگی تمام از انجا که در و برادری است برقوت دیدار پیر شفیق آب در دیده گردن گرفت بندگی
مخدوم قدس الله سره العزیز چون شکستگی دل ایشان معاینه کرد بشفقت تمام فرمود که خاطر جمع
دار دل قوی دار بعده فرمود قدس الله سره العزیز کیست هلال عرض داشت که مولانا محمود صوفی است
بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز بر طریق تاسف بلیغ بر زبان مبارک ارزانی داشت بیچاره
غریب است مرا غم ازین می آید بیچاره کس ندارد بعده دعای عاقبت بجهة او در کار داشت بعد ازان قاضی خان
خلیل بشرف پاے بوس مشرف شد فرمود بیچاره قاضی خان یار قدیم است بسیار در صحبت من
بود حقتعالی ثواب بدهد و عاقبت بخیر گرداند فرزندان او هم دوستان من اند عاقبت بخیر باد و از
دوزخ حق تعالی خلاص دهد بعده خدمت خواجه معز الدین آمد و قدم بوس کرد عرض داشت فرمود
عاقبت بخیر باد و بعده مولانا فضل الله آمد و پاے مبارک مخدوم قدس الله سره العزیز بوسه داد
فرمود بهله بهله خداے تعالی عاقبت بخیر کناد بعده فتوح مطبخی خاص عقیق خدمت مخدوم قدس
الله سره العزیز و نور مضجعه گریه کنان آمد در پاے مبارک افتاد فرمود بیچاره فتوحا بود چنانکه بود
ازان من بود دعاے عاقبت در باب او مرحمت فرمود بعده مولانا شهاب الدین زین بشرف
پابوس مشرف شد هلال تعریف داد مولانا شهاب الدین برادر حاجی رکن الدین است فرمود عاقبت
بخیر باد بر لفظ مبارک ارزانی داشت غم ایمان بخورید و امید دار رحمت حق گردانیده بر خواند لَا
تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا بعد از زمانے به نزدیک نماز
پیشین خدمت سید ظهیر الدین با پسر عم دام سیادته بشرف ملاقات مشرف شد خدمت حضرت

نمودهٔ با آبرو خواهی بود مولانا ابراهیم عرضداشت که مخدوم صبح البیاض از من خوشنود هستند فرمود ما از همه
خوشنود هستم باید که شما از ما خوشنود باشید هرچه هست از جانب من است بعده قاضی نورالدین برادر قاضی
شمس الدین نور الله قلبهما بنور العلم والادب بیامد و بسعادت دست بوس و قدم بوس مشرف شد بندگی مخدوم
جهان قدس الله سره العزیز دست قاضی نورالدین بگرفت و بشفقت تمام بر ریش و روی و رخساره و دست
آه آه کنان چندکرت بوسه داد چنانکه روی مبارک سلطان العارفین بر روی و رخساره قاضی نورالدین رسید
فرمود تو در صحبت من بسیار بودهٔ و خدمت بسیار کردهٔ من از تو خوشنودم انشاء الله تعالی فردا
یکجا خواهیم بود بعده مولانا نظام الدین دهی کوهی بقدمبوس مشرف شد فرمود قدس الله سره العزیز
بیچاره از آنجاکه قصد کرده بود و بجوار ما آمده بود طاقیه از سر مبارک کشیده بدو داد و انعام کرد و دعا
عاقبت در باب او در کار داشت و فرمود حق تعالی ترا به مقصود رساند و همه غریبان را معذرت کرد
و فرمود یاران را بروید و غم ایمان و دین خود بخورید و مشغول بدان شوید بعده بیچاره یعنی زین بدر عربی
سر بر زمین نهاد ترسان و لرزان نیت تجدید بیعت و توبه از گناه نمود دست مبارک سلطان العارفین
قدس الله سره العزیز بگرفت بوسید و بر چشم و سر و مردمک دیده فرود آورد و فرمان شد کیست این
عرضداشت که بیچاره سگ گرگین آستانه علیا توبه میکند و خواستم که عرضداشت کنم بندگی مخدوم
قدس الله سره العزیز به تجدید قبول فرمایند از آنجاکه نور باطن همه وقت در اشراق است بر حکم
اشراق دریافت بر فور بر زبان مبارک ارزانی داشت برو تا ترا قبول کردم و خانه ترا تمام قبول کردم
و خیلخانه تو تمام بر من بسته اند همه را قبول کرده ام خاطر جمع دار اگر مرا آبروی خواهد بود من هیچکس
را گذاشتنی نه ام بیچاره عرضداشت که مخدوم بندگان مخدوم را آبرو است فرمود امیدها است
قدس الله سره العزیز قاضی شمس الدین دام تقواه بیاید پهلوی بندگی حضرت مخدوم قدس الله سره
العزیز نشست مولانا شهاب الدین و هلال و عقیق عرضداشت مخدوم در باب قاضی شمس الدین
چه فرمان میشود فرمود قدس الله سره العزیز قاضی شمس الدین را چه خواهم فرمود
قاضی شمس الدین فرزند من است چندین جای فرزند نبشته ام در مکتوب
برادرم نوشته ام و سبب اظهار علم درویشی آزاد شده است و بواسطه او چندین گفتن و نوشتن

مبارک تلقین کرد و یاد دہانید بعدہ چون این آیت تمام خواند فرمود او اخوب میکند ولی دہشت میخورد
بعدہ درین محل ذکر درویش مغربی کرد کہ او را قرآن خواندن گاہے خوش آمدی و گاہے نیامدی و وقت
از وقت شنیدی و وقت از وقت نشنیدی بعدہ قاضی عالم را بشربت و تنبول دادن فرمود
و معذرت کرد و پیراہن از وجود مبارک کشیدن گرفت و برائے وضو آب طلبید و آستین مبارک
گرد آورد و مسواک نیز طلبیدہ و تسمیہ بلند برخواند و وضو آغاز کردند و ادعیہ در ہر محلی میخواندند و ہر دو دست
شست تا آرنج و در شستن روے مبارک سہو افتاد خدمت جلیل الملۃ والدین دام جلالتہ یاد دہانید
کہ بندگی مخدوم روے مبارک نشستہ اند بعدہ بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز وضو کردن
از سر نوع اعادت نمود و تسمیہ و ادعیہ چنانکہ آمدہ است در ہر محلے میخواند باحتیاط تمام چنانکہ
سید ظہیر الدین و الملۃ مفتی و حاضران مجلس معائنہ میکردند و متعجب میشدند و ہر یکے میگفتند
کہ در این چنین حالت این احتیاط قاضی زاہد دام زہدہ و ورعہ قصد در شستن پاے مبارک
دست دراز کرد خواست کہ یاری نماید مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز دست قاضی زاہد باز داشت
و فرمود بایستید بعدہ ہم از خود وضو تمام کرد بعد از تمام وضو شانہ طلب کرد و در محاسن مبارک
شانہ کشید بعدہ مصلا طلبید نماز شروع کرد و بدو رکعت سلام داد بعد زمانے جہت سستی
قالب مبارک استراحت فرمود بعدہ شیخ جلیل الملۃ والدین عرضداشت کہ مخدوم سلامت
در رواق شوند کہ وقت سرد شدہ است بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز برخاست کفش در پاے مبارک
کرد و روان شد یکدست مبارک خود بر گردن مولانا زاہد و دوم دست مبارک بر گردن مولانا شہاب الدین بنہاد
بہ سلامت درون رواق شد و ہم بر زمین بالاے نطع چرم شیر آسالیش فرمود بعدہ منور
برادر خلیل بزرگ انست بشرف نیت بیعت توبہ میخواہد کہ مشرف شود فرمان شد بیا کف دست
بجانب او فراز کرد بہ شرف توبہ و بیعت مشرف گردانید و مقراض در ہر دو جانب راند و طاقیہ پوشانید
و فرمود برو و دوگانہ بگذار و بیعت و توبہ برایشان ختم بود و درین محل عورتے با دو پسر ہم دولت
پاے بوس حاصل کرد و باز گشت بعد از نماز دیگر نزدیک نماز شام یاران عرضداشتند کہ مخدوم

مخدوم قدس الله سره العزیز سید ظهیر الدین را کنار گرفت بلطف و شفقت تمام فرمود سید منکه میگفتم
عاقبت این عاقبت است در مقام تواضع نزول فرمود دعا باز سه کرت در کنار گرفت و آخر این آیت
برخواند لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و حاضران را امیدوار
رحمت و مغفرت خداوند گردانید بعده سید ظهیر الدین را امورات فرمود و از پیش برخواست هم در رواق
درونی نشست بعده سلطان شهر پرگنه دار راجگیر با پسر بشرف پابوس مشرف گشت روغن باد
شکن دران محل آورده بود بزبان مبارک فرمود که مولانا نظام الدین هم آورده اند بعده شربت
و تنبول دهانید و معذرت کرد و بعده منور برادر خلیل گفت بشرف توبه و بیعت میخواهد که مشرف شود
فرمان شد بیا کو دست مبارک بجانب او فراز کرد قرین توبه و بیعت مشرف گردانید مقراض راند طاقیه
پوشانید و فرمود برو دوگانه بگذار بعده پسر او را بیعت کرد و کلاه پوشانید گفت برو دوگانه بگذار بیعت
توبه هم برایشان ختم بود بعده قاضی عالم احمد مفتی برادر مولانا نظام الدین مفتی که یکی از مریدان
خاص است دام علمه و حکمته بشرف پاے بوس مشرف شد و بزانوے ادب مقابل روے مبارک
مخدوم جهان قدس الله سره العزیز به نشست همدران محل امیر شهاب الدین برادر ملک حسام الدین
با پسر بیاید بشرف قدم بوس مشرف شد و به نشست و نظر مبارک مخدوم قدس الله سره العزیز بر پسر او
افتاده فرمود پنج آیت خواهی خواند حاضران مجلس علیا عرض داشتند که خورد است بعده پسر سید
ظهیر الدین مفتی حاضر بود هلال چون غربت استماع کلام ربانی از جانب مخدوم قدس الله سره العزیز بدید پسر
ظهیر الدین را طلب کرد برای پنج آیت خواندن خدمت ظهیر الدین هم چون رغبت معاینه کرد به پسر اشارت
کرد برو پنج آیت پیش مخدوم بخوان پسر سید ظهیر الدین پیش رفت و با ادب به نشست و این آیت معظم
خواندن برگرفت که محمد رسول الله والذین معه خدمت مخدوم قدس الله سره العزیز تکیه
فرموده بود برخواست و با ادب زانو بر طریق قدیم بحضور تمام استماع کردن گرفت چون دراین محل
در تلاوت رسید که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز درین
محل رسید لیغیظ بهم الکفار دهشت خورده ماند بندگی مخدوم قدس الله سره العزیز بر زبان

بجوار رحمت حق نقل کرد بر قضیه اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا یَمُوْتُوْنَ بَلْ یَنْقَلُوْنَ مِنْ دَارٍ اِلٰی دَارِ الْحِجَابِ
آمد بحکم این آیت لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُوْنَ
فَرِحِیْنَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ شب پنجشنبه ماه ششم شوال سنه ۷۸۲ اثنی وثمانین وسبعمائة بوقت نماز
خفتن نقل سلطان العارفین بود روز پنجشنبه بوقت نماز چاشت تدفین برهان المحققین واقع شد
تمام شد وفات نامه قدوة السالکین زبدة العارفین سراج الملة والدین پیر دستگیر کبیر حضرت مخدوم
شیخ شرف الحق والحقیقة والهدی والدین احمد بن یحیی منیری قدس الله سره العزیز
۲۷- ربیع الاول روز چهار شنبه سنه ۱۳۲۱ھ

با دولت بالاے کھٹ شوند بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز بالاے کھٹ شدند و استراحت
میفرمودند بعد از گذاردن نماز شام شیخ جلیل الملۃ والدین و قاضی شمس الدین و مولانا شہاب الدین
و قاضی نور الدین و ہلال و عقیق و بعضے یاران دیگر و خدمت گاران کہ خدمت و ملازمت داشتند
گرد بہ گرد کھٹ مبارک نشستہ بودند بندگی مخدوم قدس اللہ سرہ العزیز بعذر بانے تسمیہ بلند آغاز کرد
چند کرت تسمیہ بار بار اعادت میفرمود بعد تسمیہ این تسبیح میخواند لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ
مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ بعدہ بار بار بسم اللہ الرحمن الرحیم باواز بلند گفتہ کلمہ شہادت برخواند اَشْھَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ
اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ بعدہ بر لفظ مبارک لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و کلمہ شہادت نیز برین طریق بر زبان مبارک جاری میداشت
بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چند کرت این کلمہ بر زبان مبارک راند بعد گفتن
کلمہ باحتراز بلیغ و باقوت دل و باشتیاق تمام چند کرت ہمچنین بر زبان مبارک راند محمد محمد محمد و بعدہ
درود گفت اللھم صل علی محمد و علی ال محمد الی اخرہ و این آیت برخواند رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَیْنَا مَآئِدَۃً مِّنَ
السَّمَآءِ تا آخر و این دعا نیز خواندن گرفت رَضِیْتُ بِاللّٰہِ رَبًّا وَّبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَّبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَبِیًّا الی اخرہ بعدہ سہ کرت کلمہ طیبہ بر زبان مبارک تمام ارزانی داشت لَا اِلٰہَ اِلَّا
اللّٰہُ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰہِ بعدہ دست مبارک سوے آسمان دراز کرد باشوق تمام بر طریق مناجات
این دعا خواندن آغاز کرد اللھم اصلح امت محمد اللھم ارحم امۃ محمد اللھم اغفر امۃ محمد
اللھم تجاوز عن امۃ محمد اللھم اغث امۃ محمد اللھم انصر من نصر دین محمد اللھم فرج علی امۃ محمد
اللھم فرجًا عاجلًا اللھم اخذل من خذل دین محمد برحمتک یا ارحم الراحمین بعد
دعا امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم سخن مبارک ساکت شد این آیت مسموع میشد کہ بر زبان مبارک ارزانی
داشت لَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ پس لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ پس بسم اللہ
الرحمن الرحیم گفت و جان بحق تسلیم کرد و از دار دنیا بدار عقبیٰ رحلت فرمود و از حجاب بیرون آمد و بمشاہدہ
دوست بہ پیوست بر حکم اینکہ اَلْمَوْتُ یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ از سراے فانی بسراے باقی

وہمچنین ترک آب گیرد تا آنگاہ داند کہ در حیات یا در عقل خلل خواہد افتاد آنگاہ اندک آب خورد ہمان مقدار
کہ حلق را تر کند غلبہ تشنگی بنشاند فاما بسبب نقصان قوت اصلا والبتہ طعام و آب نخورد
برفتن قوت التفات نکند و این معنی بعد از تجربہ روشن شود کہ از سبب طعام چندم روز خوف
و خلل حیات و عقل باشد و از سبب آن چندم روز بتجربہ روشن شدہ باشد ہم معہود بکند شب و روز
اصلا والبتہ نخسپد و بدانچہ تواند بہ نماز و یا خواندن قرآن و کتاب وغیرہ آن خواب دفع کند
اصل الوجود در این کار آنست کہ اصلا والبتہ شب و روز تغلط نشستہ و یا ایستادہ روز و شب
بگذراند و با ہیچ کس سخن نگوید مگر جواب سائل و جواب اگر عالمے باشد نگوید کہ دانیم والبتہ بجواب
علمی مشغول نہ شوند کہ دران آفات بسیار است اگر غیر علمی باشد سخن کوتاہ کند و ضروری
بگوید و آن نیز جاے کہ از گفتن چارہ نباشد فاما انچہ تواند بگوید خود اصلا والبتہ سخن نہ گوید۔
اصلا والبتہ با ہیچکس مخالطت و ملاقات نکند در کنجی خالی نشستہ باشد و ہر کہ ہست باش
گو برائے خود از گنج خود بیرون نیاید و کسے را پہلوے خود آمدن ندہد علی الدوام نظر سوی
زمین دارد اصلا والبتہ بہ ضروری چپ و راست بیند اصلا والبتہ سخن کسے را گوش ندارد
البتہ قصد آن نکند کہ بدانم کہ چہ سخن میگوید عمداً و قصداً دل را بچیزے مشغول نگرداند تا اگرچہ
سخن ضرورت در گوش افتد و یا نہ افتد فہم نشود چون نان خشک و آب بوقت ضرورت خواہد
خورد ہر چہ ہست اصلا والبتہ نخورد کہ آن محض اتباع خود لیست ہر روز یک بار میانہ روز
متوضع رود اگر بسبب قلت طعام در روز احتیاج نشود خود بہتر باشد اما ازین زیادت
نرود و وقت ضایع نگرداند اگرچہ بتقاضاے پیدا شود اگرچہ وضو مشوش میباشد تا بر این عادت
شود و ہمہ وقت جز یک گلیم نپوشد مگر در روزہاے سرما البالچہ کمینہ بپوشد بالاے خرقہ
فحسب برین چیزہاے فزد نکند اصلا والبتہ نہ در روز و نہ در شب اصلا والبتہ از آمدن
کسے و رفتن کسے و سخن کسے و کار کسے ناخوش نہ شود و اعتراض نکند و نگذارد کہ در ظاہر
و باطن بر ہیچ چیز انکاری و اعتراضی بکند و چون و چرائی و کم کیفیتی نہ گذارد و اگر ہمہ

رسالہ حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی الموسوم بہ وصیت نامہ کہ بوقت بیعت حضرت مخدوم شاہ شرف الدین منیری را عطا فرمودہ شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رسالہ حضرت خواجہ نجیب الدین فردوسی قدس اللہ سرہ العزیز بجانب حضرت مخدوم شاہ شرف الدین احمد یحیی منیری قدس اللہ سرہ وروحہ اے عزیز در تربیت وی بعد از تامل و تفکر بسیار روشن شدہ کہ مشغول شدن بہرچہ ہست باش گو خطا است جز مشغولی بترک خودی گرفتن خودی عبارت است از جملہ حرکات و سکنات و اقوال و افعال ہوای بشریت کہ ازین کس در وجود آید حسب عادت و مقتضی ہوای بشریت از خوردن و خفتن و گفتن و مخالطت کردن و شنیدن و دیدن و غیر آن مگر آنچہ ازین جملہ بوقت ضرورت بقدر ضرورت باشد اگر آن نکند از حق دور افتد پس ازان اہم مہمات است کہ لیلاً و نہاراً درین تفکر باشد کہ از خودی ہنوز چہ ماندہ است تا آنگاہ از خودی بفضل حق بکلی بیرون آید از انکہ سر موی از خود باقیست حجاب باقیست پیش از فراغ این اصلاً والبتہ بکار دیگر مشغول شدن روا نیست کہ پیش از برون آمدن از خودی بہرچہ مشغول شوند شیطانیست پس بہیچ نوعہ ہمہ بکار دیگر مشغول نمے باید شد بیان چیزہاے کہ مجاہدہ و ریاضت نفس را بدان میباید آورد تا خودی کلی برود و تقوی بکمال رسد والسلام بشریت حاصل شود اصلاً والبتہ ہیچ زمانے بے وضو نہ باشد اگرچہ نیم شب بود و سرما بودہ باشد و آب سرد باشد بعد از وضو دو رکعت نماز بگذارد و اصلاً والبتہ فوت نکند و مقصود از خوردن طعام و آب بقاے سہ چیز است حیات و عقل و قوت اکنون ترک طعام گیرد تا آنگاہ کہ داند نان خشک یا برنج خشک یا کھچڑی خشک انچہ حاصل شود آن مقدار بخورد و گرد نان خورش نگردد

INDIAN BRITISH MUSEUM
21 JUL 1905
COPYRIGHT

آتش بر سر بارد تا مقام وحدت یا حال وذوق حاصل شود واگر در وقت سماع تا آنکه ممکن باشد اصلا والبته نگذارد تا آب چشم بردو تا جنبش وحرکتے در وجود آید بقدر المقدور درین باب بکوشد مگر آنکه چنان مغلوب گردد که نگاه نتواند داشت ازانکه وظاهر شدن احوال سماع آفات بسیار است وکتمان آن از جملہ مہمات است وانچہ بر قلب وفواد بگذرد از آتش خبر نباشد این مقام بس عظیم است بمشقت ہاء بسیار مجاہدہ ہا وریاضت بے اندازہ اگر خواستہ باشد در این مقام رسد تو از خویش جہدے بکن خدا روزی کند سالہا میباید جان کندیدہ را بر ہی برد واگر نہ سعادت فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُہٗ عَلَی اللّٰہِ حاصل آید۔

بیت

کار نازک تنانِ رعنا نیست		سنگ زیرین آسیا بودن	

واللہ اعلم بالصواب

باب یازدہم

INDIAN BRITISH MUSEUM 21 JL 1905 COPYRIGHT

اشتہار چھپائی مطبع مفید عام آگرہ

خدا کے فضل و کرم سے اس مطبع مین ہر قسم و ہر زبان کی کتابین اُردو ہندی فارسی۔ عربی۔ نہایت خوشخط صحیح و عمدہ جلد ارزان نرخ پر عمدہ سیاہی مصالحہ سے لیتھو مین طبع ہوتی ہین۔ عدالتون و محکمہ بندوبست اور چنگی وغیرہ کے جملہ کاغذات بھی چھپتے ہین یہ نامی مطبع پینتیس ۳۵ برس سے اپنے فرائض منصبی کو نہایت ایمانداری اور خوش معاملگی سے ادا کر رہا ہے اور اسکی شہرت و نیک نامی روز افزون ہے اور اس مطبع مین کتب بہ نسبت اور مطابع کے بہت خوشخط و صاف و عمدہ چھاپی جاتی ہین جن صاحبون کو کچھ چھپوانا ہو انکو کیفیت نرخ وغیرہ کی خط و کتابت سے معلوم ہو سکتی ہے نمونہ کے لئے ہمارے مطبع کی چھپی ہوئی کتابین کافی و وافی ہین فقط

المشتہر

محمد قادر علی خان صوفی مالک و مہتمم مطبع مفید عام آگرہ

BP
189
A57
1903a

Aḥmad Munyarī, Sharaf al-Dīn ibn Yaḥyā
Rāḥat al-qulūb

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

UTL AT DOWNSVIEW
D RANGE BAY SHLF POS ITEM C
39 12 01 19 07 021 8